شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال پانزدهم
۲۳ مهر ۱۴۰۲
۲۹ ربیع‌الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۵۷

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآرا می‌رساند، به زودی شماره های تماس با این مؤسسه اعلام خواهد شد.



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۶۴٪ ↓ ۷ ↑ ۱۸

صبح ۱۴ | ظهر ۲۱

عصر ۱۷ | شب ۱۱

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۷:۲۲ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۵:۲۰

غروب آفتاب ۱۶:۵۶:۱۸ | اذان صبح فردا ۰۴:۱۵:۱۳

اذان مغرب ۱۷:۱۴:۴۲ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۹:۱۹

اول شخص

عصای سفیدی که چوب رهبری ارکستر شد

درباره استاد یعقوب صحاف، آهنگ‌ساز، محقق و مدرس موسیقی اهل مشهد، به بهانه روز جهانی عصای سفید



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

مادر یعقوب صحاف شاید هرگز گمان نمی‌کرد نامی که برای پسر کوچکش که در سال ۱۳۲۵ به دنیا آمد انتخاب کرده، روزی به تراژدی زندگی او گره بخورد، اما انگار در پچه‌های نور بر دیدگان یعقوب‌های بسیاری در طول تاریخ بسته شده است. حادثه‌ای که مسیر زندگی یعقوب را در دو سالگی عوض کرد، هرگز او را زمین گیر محدودیت جسمی‌اش نکرد. موسیقی جاری در طبیعت، صدای محیط و ریتم‌های پنهان در روزمرگی، احساسات او را به سوی ملودی‌های ناشناخته‌ای متمایل کرد که برای فراگیری اصولی آن، شهر خود مشهد را ترک کرد و در یازده‌سالگی به تهران رفت تا علاوه بر فراگیری خط بریل، موسیقی ایرانی و موسیقی کلاسیک جهانی را از محضر استادانی چون حسنعلی وزیری، منوچهر رشیدی و جواد معروفی بیاموزد. هنگامی که به مشهد برگشت، در زمره معدود افرادی بود که با خط بریل آشنا بودند، اما کتاب برای نابینایان در دهه ۳۰، به سختی یافت می‌شد چه رسد به کتاب‌های تخصصی، آن هم در حوزه موسیقی. بنابراین مکاتبه با مؤسسات علمی فرهنگی و دانشگاه‌های معتبر جهانی را به امید آشنایی با استادان و متخصصان موسیقی آغاز کرد و در این مسیر موفق شد از طریق ارتباط با چهره‌هایی نظیر مک فرسون در مؤسسه ملی سلطنتی ویژه نابینایان، به منابع خوبی در حوزه موسیقی دست پیدا کند که او را در راستای شناخت موسیقی محلی خراسان یاری داد. یعقوب صحاف که علاوه بر موسیقی، از تحصیلات دانشگاهی نیز غافل نبود، در رشته روان‌شناسی از دانشگاه فردوسی مشهد فارغ‌التحصیل شد و پس از آن، تدریس در آموزشگاه‌های موسیقی را در کنار مطالعات و تحقیقات خود آغاز کرد. کلاس‌های موسیقی در ایامی که یعقوب صحاف تدریس می‌کرد، هر بار در شروع دوره، میزبان چهل تا شصت هنرجو بود که پایان هر دوره به عدد انگشتان یک دست هم نمی‌رسیدند. کتاب‌های سنگین و تألیفات کسل کننده، هنرجویان را از ادامه مسیر مأیوس می‌کرد و در این بین دغدغه استاد صحاف بیش از هرچیز، بر تألیف کتاب‌هایی متمرکز شده بود که سلفژ را به زبانی ساده و با روشی آسان در اختیار همه علاقه‌مندان به موسیقی قرار دهد. بنابراین علاوه بر آموزش نوازندگی سازهای کلاویه‌ای (سازهای شستی‌دار) و پیانو، به تألیف کتاب در بخش تئوری، سلفژ هارمونی و آهنگ‌سازی ارکستراسیون پرداخت و با انتشار کتاب «دیدخوانی و دیدسرایی» در سال ۱۳۸۲ دین خود را در حوزه تئوری موسیقی به جامعه هنر ادا کرد. برگزاری کلاس‌هایی برای مدرسان موسیقی با هدف انتقال تجربیات در زمینه تدریس اصولی موسیقی، تلاشی دیگر برای هدفمند کردن هنر موسیقی به شکلی اصولی بود. استاد صحاف که تاکنون بارها در جشنواره‌های ملی و استانی متعدد به عنوان داور حضور داشته، سال ۱۳۶۴ موفق به دریافت جایزه برتر آهنگ‌سازی شد و در همان سال، جایزه برتر آهنگ‌سازی نخستین جشنواره سرودها و آهنگ‌های انقلابی را به خود اختصاص داد. عضویت در شورای شعر و موسیقی صداوسیمای استان خراسان و عضویت در هیئت مدیره انجمن موسیقی استان خراسان نیز از جمله عناوینی است که زمینه را برای ارائه تجربیات او در حوزه موسیقی فراهم آورده است.



درباره کتاب «دیدخوانی و دیدسرایی»



این کتاب به قلم یعقوب صحاف در سال ۱۳۸۲ مشتمل بر دو بخش با نام‌های دیدخوانی و دیدسرایی منتشر شد. مطالب و تمرین‌های این کتاب به گونه‌ای طراحی شده است که هنرجو آرام و پیوسته به سمت جلو حرکت می‌کند و نکات لازم را یاد می‌گیرد. حتی موارد مرتبط با تئوری موسیقی با همین شیوه، متناسب با نیاز هنرجو در دل تمرین‌ها قرار گرفته است که این موضوع مربی را از توضیحات غیرضروری بی‌نیاز می‌کند. تمرین‌ها از بافتی ریتمیک و ملودیک و تا حدی ساده و روان تشکیل شده است که هنرجو می‌تواند با کمی دقت و تمرین، به سرعت آن را یاد بگیرد و حفظ کند. این کتاب علاوه بر اینکه به هنرجویان انگیزه می‌بخشد تا دروس خود را به پایان برسانند، به مربیان کمک می‌کند تا فضای کلاس جذابی داشته باشند و از توضیحات غیرضروری بپرهیزند. خواندن این کتاب برای تمامی سنین، به ویژه کودکان و نوجوانانی که به موسیقی علاقه دارند، مناسب است.

آشیشال*

سیب تلخ، شیرین شد



حامد عسکری
شاعر و نویسنده



شهر ما بم دوتا کتاب فروشی داشت. کتاب‌هایی هم که داشتند عموما به کار ما بچه‌ها نمی‌آمدند. من از همان بچگی کرم کتاب بودم و تابستان‌ها هر روز صبح از خانه بی‌بی می‌زدم بیرون که بروم اداره ارشاد و ببینم آن پارچه نویسی دلبر روی نرده‌های اداره نصب شده است که: نمایشگاه بزرگ کتاب شهرستان بم با حضور ناشران برتر کشوری. از همان روز من می‌شدم یک آدم دیگر.

خدا می‌داند چقدر شیلنگ کهنه و قابلمه و نان خشک از خانه بی‌بی و همسایه‌ها کش رفتم و به نمکی‌های دوره‌گرد فروختم و با پولش کتاب خریدم. قیصر امین‌پور، احمدعزیزی، فریدون عموزاده خلیلی و ... از جمله کشفیات من بود در آن ایام طلایی تا آنکه با نقاشی‌های ناجی العلی آشنا شدم. یک کتاب بود پر از نقاشی با موضوع فلسطین و فقط خدا می‌داند چقدر گریستم و آه کشیدم و آرزو کردم یک روزی کنار فلسطینی‌ها علیه رژیم غاصب کشورشان بجنگم.

حالا ناجی العلی که بود؟

صبح روز ۲۲ ژوئیه مردمی که از آن خیابان سرد و مه گرفته رد می‌شدند، ناگهان صدای شلیکی میخکوبشان کرد. مردی روی زمین افتاده بود و از جمجمه‌اش خون روی سنگ‌فرش خیس خیابان جاری بود. دقایقی بعد آمبولانسی آژیرکشان رسید و او را به بیمارستان رساند ولی مرد بعد از گذشت حدود یک ماه در کما پلک‌هایش برای همیشه روی هم آمد و خاطره شد. قاتل هیچ‌وقت شناخته نشد ولی خیلی تابلو بود که کار کار اسرائیلی‌هاست. مقتول، ناجی سلیم حسین علی بود که همه به اسم ناجی العلی می‌شناختندش. ناجی العلی یک کاریکاتوریست زاده روستای شجره فلسطین بود.

قدرت طرح‌های کارتونی او به قدری قوی بود که دشمنان فلسطین قدرت این را نداشتند با کلمه و طرح و کارتون به جنگش بروند و با یک گلوله سربی توی سرش فکر و ذهنش را خاموش کردند.

ناجی العلی خاصیت طرح‌هایش این بود که خشن‌ترین و سهمگینانه‌ترین جنایات اسرائیل را از مجراهای ذهنی و فکری‌اش می‌گذراند که بی‌کلمه و واژه همه دنیا بفهمد در سرزمین‌های اشغالی چه خبر است و خون است که از حلق زمین بالا می‌رود. امضای ناجی العلی یک پسرک بود، یک پسرک که هیچ‌وقت صورتش را در کارهایش نمی‌دیدیم. چهارتا شاخ مو روی کله‌اش بود، لباس‌هایش وصله‌دار و دست‌هایش از پشت سر در هم گره خورده و فقط نظاره‌گر بود. اسم پسرک حنظله بود، حنظله یعنی سیب تلخ و خود ناجی العلی جایی گفته که پسرک در یک گرداب روحی بر من حلول کرد و شد امضای همه کارهایم.

این‌ها را گفتم که بگویم این روزها که فلسطین خبر یک رسانه‌های جهان است باز هم قبل از خواب دارم به حنظله ناجی العلی فکر می‌کنم. به همان پسرک ده‌ساله‌ای که در آن سال‌ها فقط نظاره‌گر بود و هیچ کاری از دستش بر نمی‌آمد جز فشرده شدن فنر خشمش و تصمیم برای کاری کارستان. این روزها به این فکر می‌کنم همه بچه فلسطینی‌هایی که آن سال‌ها هم‌سن‌وسال حنظله بودند و قدم‌به‌قدم و روزبه‌روز قاب‌هایی که حنظله دید را دیدند و همه فکرهایشان را روی هم ریختند و مثل همه آدم‌هایی که تصمیم گرفتند از صبح شنبه یک کار بزرگ کنند، آن‌ها هم شنبه شروع کردند و کاری کردند که جهان انگشت به دهان ماند.

*به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند

چکامه

فلسطینم
صدای رنج انسانم
مرا بشنو

بخوان از چهره طفلانم اینک مشق غربت را.....بخوان در گوش خاموشان عالم این مصیبت را
فلسطینم، صدای رنج انسانم، مرا بشنو که شعر داغ من تا آسمان برده بلاغت را
فلسطینم که صبحا صبح با نعش عزیزانم به دوش خسته خود می کشانم بار حیرت را
کماکان قصه من مانده در پستوی خاموشی..... مبادا از جهان یک شب بگیرد خواب راحت را
بگو شیپورهای شایعه خاموش بنشینند و بشنو از دل آوار، آواز حقیقت را
مرا با قامت خونین یارانم تماشا کن ببینی تا مگر حیرانی صبح قیامت را
برای کودکان، لالایی از جنس رجز خواندم که در گهواره فهمیدند معنای شهادت را
فلسطینم، سلاحی دارم از آه و نمی ترسم نثار جان دشمن می کنم طوفان وحشت را
فلسطینم، غم آخر زمانم، قبله اول که زیر تیغ می خوانم نماز استقامت را

میلاد عرفان‌پور

کارتون شهر



رضا جنگی

تقدیم به همه روشن‌دلان هم‌زمان با روز جهانی عصای سفید

شوخی بی‌شوخی

جاده، تخمه و راننده!



مهدی محمدی
طنزپرداز

فرمانده انتظامی استان یزد گفته است: امسال با هدف کاهش سوانح رانندگی در جاده‌های برون‌شهری این استان که اغلب به دلیل خواب آلودگی رخ می‌دهد، دو تن تخمه شور در میان رانندگان این مسیرها توزیع شد. این ابتکار استان یزد مورد توجه فرماندهی انتظامی مرکز قرار گرفت و مقرر شد در دیگر استان‌ها نیز اجرایی شود. ضمن ابراز امیدواری برای اجرا شدن هر چه سریع‌تر طرح توزیع تخمه در جاده‌های استان، با هم واکنش افراد و نهادهای مختلف به این خبر را می‌خوانیم:

● **سازمان برنامه و بودجه:** از آنجا که دادن تخمه به راننده ممکن است باعث کسری بودجه و ورشکستگی مالی کشور شود به هر راننده‌ای تخمه داده شد همان لحظه او را به خاطر خوردن حین رانندگی که در ماده ۱۸۸ آیین‌نامه ممنوع است جریمه کنند تا جبران شود.

● **یک نماینده:** باید شفاف‌سازی شود که این تخمه‌ها به چه صورت به راننده‌ها داده شده است. توی مشتشان ریخته‌اند، توی جیبشان ریخته‌اند؟ تخمه کدو بوده؟ آفتابگردان بوده؟ یا از این تخمه ژاپنی‌ها بوده است؟

● **خودروساز داخلی:** راستش اگر حتی از اتاق و موتور خودرو صفری که می‌سازیم هم صدا در می‌آید به این دلیل است که این سروصداها نگذارد راننده بخوابد. تازه ما هیچ پولی هم بابت این آپشن از خریدار خودرو نمی‌گیریم.

● **یک شهروند واقع‌گرا:** پس با این حساب اگر پلیس توی جاده به ما علامت ایست بدهد قصدش این است که به ما بگوید: دستت را بیاور جلو، برایت تخمه بریزم.

● **یک مثبت‌اندیش:** این که خبر خوبی است، یعنی ما هر چه پول جریمه بدهیم، تبدیل به تخمه می‌شود و دوباره به خودمان برمی‌گردد.

● **وزارت راه:** در اصل باید جاده پر از چاله چوله باشد تا راننده هی فرمان ماشین را به این طرف و آن طرف جاده بچرخاند و اگر هم افتاد توی چاله خواب از سرش بپرد. البته اعتراف می‌کنیم مقصر ما بودیم که جاده‌ها را ترمیم کردیم و دیگر هیچ چاله چوله‌ای در راه‌های کشور وجود ندارد و به حدی مسیر صاف است که نه تنها شب‌ها بلکه روزها هم راننده خوابش می‌برد.

● **وزارت ارتباطات:** همان طور که ما به جای فرهنگ‌سازی، بیشتر سایت‌ها را مسدود و صورت مسئله را پاک کردیم، بهتر است تمام راه‌ها هم در شب مسدود شود تا کسی خوابش نبرد.

● **وزارت بهداشت:** به نظر ما ایرادی ندارد، ولی قبل از خوردن تخمه رانندگان باید دست خود را با آب و صابون بشویند البته اگر تخمه‌ها را هم بشویند که خیلی بهتر است.

● **مرکز آمار:** البته نیاز به خرید این همه تخمه نبود، کافی بود اعلام شود که آمار تصادفات به خاطر خواب‌آلودگی صفر است.

● **یک نجومی‌بگیر:** کاش بر راننده‌ها نظارت شود که تخمه را فقط موقعی که خواب آلود هستند مصرف کنند و همچنین همراهانشان از این تخمه نخورند تا بودجه کشور حیف و میل نشود و در مجموع طوری نشود که ما برای نان شب خودمان بمانیم! اصلا ممکن است پرتوقع شوند و بگویند ما فقط پسته کله‌قوچی دوست داریم.

عکس روز

دریاچه یا نمکزار ارومیه؟

دریاچه ارومیه که زمانی بزرگ‌ترین دریاچه ایران بود، در سال‌های گذشته با وجود هشدارهای کارشناسان و رسانه‌ها آن‌قدر تبخیر شد که حالا چیزی جز نمکزار از آن نمانده و اکنون محیط زیست این منطقه با بحرانی جدی روبه‌روست.

دریاچه‌ای که روزگاری بیش از ۲۰ میلیارد متر مکعب آب داشته است حال تنها چند برکه کوچک دارد که آن هم به زودی خشک می‌شود و آنچه می‌ماند یک صحرای نمک است.

اواخر دهه ۷۰ زنگ خطر بحران خشک شدن دریاچه به صدا درآمد و سال ۱۳۹۲ بود که پیشنهاد انتقال آب به این دریاچه مطرح شد، اما گذشت ۱۰ سال کافی بود تا چیزی از دریاچه ارومیه باقی نماند. نام این دریاچه برای همه‌مان آشناست غافل از اینکه صدها دریاچه و سفره‌های آب زیرزمینی نیز در کشورمان نابود شده یا در حال نابودی است.

عکس: ایلنا

